ایران عرضه
فروشگاه کالاهای دانلودی
IRANARZE.IR

IranArze.ir
@iranarze
@iranarze

تعداد صفحات
۲۴

آخرین بروزرسانی
۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۴

جزوه خلاصه

مسئولیت و سازندگی
علی صفایی حائری

- ویژه آزمون استخدامی آموزش و پرورش
- پوشش دهی مباحث مهم و پرکاربرد به زبان ساده و روان
- شامل خلاصه و نکات با قابلیت مطالعه در کمترین زمان ممکن

انتشار یا استفاده غیر تجاری از این جزوه، بدون حذف لوگوی ایران عرضه "مجاز" می باشد
IRANARZE.IR

لینک های مفید آزمون آموزش و پرورش	
خرید سوالات مسئولیت و سازندگی	سوالات رایگان آموزش و پرورش با پاسخنامه
خرید سوالات روانشناسی تربیتی	خرید درسنامه مسئولیت و سازندگی
خرید سوالات اختصاصی آموزش و پرورش	خرید سوالات عمومی و اختصاصی آموزش و پرورش
جزوات خلاصه حیطه عمومی و اختصاصی	خرید سوالات شب آزمون آموزش و پرورش
منابع آزمون آموزش و پرورش	اخبار آزمون آموزش و پرورش
فایل اطلاعات آزمون	**شبکه های اجتماعی ایران عرضه** (فایل های رایگان + تخفیفات هفتگی + اخبار)
(برای مشاهده هر بخش روی آن بزنید)	

فهرست مطالب

- فصل اول: خلاصه مسئولیت و سازندگی علی صفایی حائری تالیف ایران عرضه - {صفحه ۴}
- فصل دوم: نکات مهم مسئولیت و سازندگی علی صفایی حائری تالیف ایران عرضه - {صفحه ۱۳ }
- فصل سوم: خلاصه مسئولیت و سازندگی علی صفایی حائری به کوشش دکتر دستمالچی (فقط فصل های ۲، ۳، ۴ و ۱۰) تالیف ایران عرضه - {صفحه۱۵}

IRANARZE.IR
فروشگاه کالاهای دانلودی

❖ فصل اول: خلاصه مسئولیت و سازندگی علی صفایی حائری تالیف ایران عرضه

مفهوم تربیت

مراد از تربیت، ساختن انسان است نه پرورش حیوانی که ابزار می‌سازد یا سخن می‌گوید. آدم کسی است که بر غرایزش حاکم است و زندگی‌اش را با معیار وظیفه و فرمان خدا می‌سنجد. تربیت، حرکت از غریزه به سمت وظیفه است. آن‌که از بند هوس رها شده و به عشق حق رسیده، با جلوه‌های دنیا به تلاطم نمی‌افتد. او زمین را چون قرص نانی می‌بیند و حتی از بهشت هم می‌گذرد. آدم تربیت‌یافته، از دنیا نمی‌ترسد و به وسعت می‌رسد. تربیت یعنی ساختن چنین انسانی، انسانی که قدرت و ثروت، او را نمی‌گیرد بلکه وظیفه‌اش را سنگین‌تر می‌سازد.

امکان تربیت

تربیت ممکن است، چون هر موجودی که در قلمرو علیت است، قابلیت شکل‌گیری دارد. انسان هم اگر مجبور باشد، می‌شود او را مانند درخت و حیوان تربیت کرد و اگر آزاد باشد، خودش می‌تواند خودش را بسازد. تجربه هم مؤید این امکان است. مگر نه اینکه عشق یا ترس یا امید، انسان‌هایی را دگرگون کرده و به اوج برده‌اند؟ آدمی انبار عوامل سازنده است؛ کافی است جهت بگیرد و شعله‌ای در جانش بیفتد. این عشق می‌تواند حتی ابراهیم را بسازد و هم مجنون را، هم اناسیس را و هم فرهاد را.

شکل تربیت

تربیت انسان نباید مسخ او باشد. تربیتی که از درون خود فرد نجوشد و انتخاب او را همراه نداشته باشد، انسان را نفی می‌کند. تلقین و تحمیل، بی‌ریشه است و طغیان می‌آفریند. باید به جای نقالی دیدگاه، نشان داد که چگونه به یقین رسیده‌ایم. تربیت، ساختن از ریشه است. عمق باید کاویده شود، تا فرد ببالد. بی‌عمق، نه ایمان ماندگار است و نه شخصیت قابل اعتماد.

روش‌های تربیتی

تربیت، راه‌هایی دارد؛ بعضی با شعار داغ می‌کنند، بعضی سطحی شاخ و برگ می‌دهند، بعضی بغل می‌کنند و سنگینی فرد را به دوش می‌کشند، اما تربیت واقعی آن است که کلیدها و روش‌ها را بدهی، زنجیرها را باز کنی و از درون روشن بسازی. کسانی که با شعار داغ شده‌اند، با اولین تغییر محیط سرد می‌شوند؛ مثل بچه‌های لوس، همین که زمینشان می‌گذاری، نق می‌زنند. این‌ها استخرند، نه چشمه.

تربیت تنها با حرف و نصیحت ممکن نیست؛ باید آن‌قدر عشق بزرگی در دل فرد بنشیند که عشق‌های کوچک را پس بزند. آدمی محبوب‌ها را فدای محبوب‌تر می‌کند. آن جوانک وابسته‌ی لباس، به خاطر دختری، لباسش را پاره کرد و به خودش نیندیشید. همین است که تاریخ، فداکاری‌های ابراهیم‌ها را روایت می‌کند.

آندره زیگفرید می‌گوید عقل زبان عشق را نمی‌فهمد؛ اما اشتباه می‌کند. باید عقل عاشق را سنجید، نه عقل فارغ را. ابراهیم عقلش گفت که مهم را فدای مهم‌تر کن. او اسماعیل را نمی‌کشت، بلکه آزاد می‌کرد، می‌خواست جانش را به راهی بیندازد. خدا هم اسماعیل نمی‌خواست، بلکه آزادی ابراهیم را می‌خواست.

پس تربیت از عوض کردن رفتار و ظاهر آغاز نمی‌شود، بلکه از دگرگونی عشق و شناخت آغاز می‌شود. فکر می‌زاید، شناخت می‌آورد، و شناخت، عشق می‌آفریند، و عشق، عمل. ما عاشق خلق شده‌ایم، فقط باید معشوق را درست انتخاب کنیم. تا از درون روشن نشده‌ایم، ظاهر را که عوض کنیم بی‌ثمر است. آهن تفتیده در محیط سرد، یخ می‌زند. برگی که چسبانده‌ایم، با نسیم می‌ریزد؛ ولی اگر ریشه بیدار شد، حتی از چوب خشک هم شکوفه خواهد رویید.

گستردگی مسئولیت تربیتی

مسأله تربیت و سازندگی، بزرگ‌ترین مسئولیت ماست در این قرن وحشی. این اول کار است و بالاتر از هر شغل و حرفه‌ای. چرا که هر بنا و پزشک و بقالی، پیش از آن‌که کارگر یا کارشناس باشد، باید انسان باشد و مربی انسان دیگر. این تربیت، نه در تقابل با کار، بلکه در دل همان کار است. عطار، هنگام ریختن چای، می‌تواند نوری در دل بریزد و بینشی در جان بپراکند. بنّا، با پیوند آجرها، می‌تواند پیوند دل‌ها را نشان دهد.

فصل ۳ مسئولیت و سازندگی - مربی کیست

مربی کیست؟

هر کس افراد پیرامونش را برای محدوده‌ای کوچک تربیت می‌کند: پدر برای خانه، استاد برای جامعه، و دانشمند برای زمین. اما انسان، فرزند خاک نیست؛ او فرزند تمام هستی است و باید چنان ساخته شود که در همه عوالم، از زمین تا بی‌نهایت، راه بیابد و بماند و بگذرد. مربی چنین انسانی باید آگاه باشد به قانون‌های پنهان و پیدای هستی، به عمق استعدادهای بشر و عظمت راه پیش‌رو. و چه کسی شایسته‌تر از آفریدگار انسان و هستی؟

دیدگاهها

پاسخ درست درباره تربیت، وابسته به این است که انسان را چگونه بشناسیم. اگر انسان را دهانی برای خوردن و دستی برای چیدن ببینیم، تربیت او هم در حد تأمین خوراک و غلبه بر رقبا خواهد بود. اگر فرزند خاک و محدود به هفتاد سال عمر باشد، باید طوری ساخته شود که در این مدت، با همین قانون‌ها بجنگد و بهره ببرد. اما انسان، فرزند بی‌نهایت است؛ دارای سرمایه‌هایی که در وسعت هستی باید به کار روند. در این نگاه، تربیت دیگر شکل دیگری می‌یابد؛ مربی باید آگاه به قانون‌های عوالم، مهربان و دلسوز، و همراه انسان در مسیر بی‌پایان کمال باشد. و چه کسی چنین آگاه و مهربان است جز خداوند؟ او که ما را آفرید، ما را شناخت، و ما را با حب بقا و محبت نسبت به خویش آشنا ساخت. پس او مربی کل است، و دیگران، تنها در پرتو او می‌توانند تربیتگر باشند.

ویژگی‌ها

مربی باید از دردها و درمان‌ها آگاه باشد؛ اما این آگاهی از خود او برنمی‌آید، بلکه باید از وحی بگیرد، از کتاب و سنت. چون تنها خداست که هم استعدادها را می‌شناسد و هم قانون‌های مؤثر در رشد انسان را. اما برای شناخت روحیه‌ها، تجربه، آموزش و لطافت روحی لازم است. کلید مهم دیگر، فرقان است؛ نیرویی که با تقوا به انسان داده می‌شود. فرقان، روش برخورد با آدم‌ها را به مربی نشان می‌دهد، چون همه را نمی‌شود با یک چوب زد. مربی واقعی، هم به وحی نیاز دارد، هم به فرقان.

ضرورت مربی

می‌توان از بدی‌ها خوبی آموخت، ولی این راه پرهزینه و همراه با شکست و خستگی و وازدگی است. لقمان‌وار درس گرفتن، گرچه ممکن، اما سخت و پر رنج است، درحالی‌که جست‌وجوی مربی سلمان‌وار، آسان‌تر و پربارتر است. نبود مربی، پایان راه نیست؛ حتی از بی‌ادب هم می‌توان ادب آموخت. ولی راه بدون مربی، قمار است و خطر نابودی دارد. آنان که بی‌مربی رانندگی آموخته‌اند، دیرتر و پر خطرتر به مقصد رسیده‌اند. تنها جایی که ایستادن مرگ قطعی است، باید به رفتن دل سپرد؛ حتی اگر مربی نباشد، از حادثه و تنهایی هم می‌توان آموزگار ساخت. مربی، شکل عوض می‌کند اما نفی نمی‌شود.

نقش‌های مربی

مربی نباید به‌جای افراد ببیند و تصمیم بگیرد، بلکه باید آنان را در جریان نیازها قرار دهد، آزاد کند و آموزش دهد تا خودشان ببینند و حرکت کنند. مربی خوب، آگاهی را قالبی تحویل نمی‌دهد، بلکه راه دیدن را یاد می‌دهد. هدف تربیت، کشاندن و دوش‌کشیدن نیست، بلکه ایستادن و انتخاب کردن است. مربی باید انسان را از جبرهای درونی و بیرونی آزاد کند؛ از جبر تاریخ و محیط تا غریزه و عقل. آزادی در همین تضادها و هماهنگی آن‌هاست. مسئولیت مربی، این است که انسان را در بستر تضادها بگذارد تا آزادانه راه خویش را برگزیند و حتی سلطه‌ی محیط را کنترل کند.

۱ ـ آزادی دادن

مربی باید انسان را از اسارت جبرها رهایی دهد. جبرهای بیرونی چون تاریخ و طبیعت و جبرهای درونی چون غریزه و عقل، همه واقعی‌اند، اما انسان در تضاد و هماهنگی همین جبرها، به آزادی می‌رسد. فکر، عقل و غریزه، سه عامل جبری‌اند که انسان را به انتخاب آزاد می‌کشانند. آزادی دادن یعنی گذاشتن انسان در میان این تضادها و آموزش راه انتخاب.

۲ ـ آموزش دادن

مربی باید راه قله را نشان دهد، نه اینکه خود بالا رود و تنها از منظره‌ها سخن بگوید. باید طرز فکر و روش‌ها را بیاموزاند، نه فقط نتیجه را بدهد. صدقه‌ی دانایی فایده‌ای ندارد؛ باید جوشش ایجاد کرد تا انسان خود به دانایی برسد و روش را بشناسد و پیش برود.

۳ ـ تذکر دادن

انسان فراموش‌کار و غافل است و نیاز به یادآوری دارد. مربی باید تذکر دهد تا زمینه‌های آماده شعله‌ور شوند. یادآوری‌ها، جرقه‌ی حرکت و پیشرفت‌اند. سه کار مربی: آزادی دادن، آموزش دادن، و تذکر دادن، پایه‌های تربیت‌اند و باید از این منظر به سراغ پاسخ این پرسش رفت که راه تربیت واقعی انسان چیست؛ تربیتی که محدود به دنیا و عمر هفتاد ساله نباشد، بلکه انسانی از فرزند زمین بودن به فرزند تمام عوالم بودن برساند.

فصل ۴ مسئولیت و سازندگی - روش تربیتی اسلام

اسارت‌ها

بشر در بند نیروهایی‌ست که او را به خود می‌کشند: غرایز، حب نفس، شهرت، دنیا و حرف‌های مردم. این عوامل، دل و جان انسان را تسخیر کرده و او را به‌سوی جنایت یا فداکاری‌های بی‌حساب می‌کشانند. افزون بر آن، شیطان دشمنی‌ست دائمی که یا نفس را تحریک می‌کند یا جلوه‌های دنیا را پرزرق و برق نشان می‌دهد. نجات از این اسارت عظیم تنها با نصیحت ممکن نیست، زیرا انسان باید بدود و بپرد، اما پا و بالی برای این کار ندارد.

عشق بزرگ‌تر

برای نجات انسان، باید در او عشقی پدید آورد قوی‌تر از غرایز. عشقی که زنجیرها را پاره کند و دل را از دنیا و نفس رها سازد. قرآن می‌گوید مؤمنان «اشد حباً لله» هستند؛ یعنی با معرفت به ارزش‌های والاتر، عشق به آن‌ها شکل می‌گیرد. ما معمولاً محبوب‌های کوچک را فدای محبوب‌های بزرگ‌تر می‌کنیم. عشق به خداست که انسان را به مرحله ایثار و آزادی می‌رساند، همان‌گونه که ابراهیم اسماعیلش را فدای حق کرد.

شناخت

عشق از شناخت می‌جوشد. شناخت خوبی‌ها محبت می‌آورد و شناخت بدی‌ها نفرت. این شناخت از راه تفکر و تجربه حاصل می‌شود. انسان باید با سنجش و مقایسه، عشق و ترس خود را هدایت کند. تفکر، آغاز راه رشد است؛ اما تفکر به‌تنهایی کافی نیست، بلکه نیازمند مواد خام است، یعنی مطالعه و تدبر. این‌ها نیز نیازمند تعقل و سنجش‌اند، تا عقل راه‌ها و هدف‌ها را بررسی کند و انتخاب را ممکن سازد.

نقش مربی

تفکر، تدبر و تعقل همگی به راهنما نیاز دارند. کسی که حکیمی ندارد، هلاک می‌شود. مربی سه وظیفه دارد: ۱. تزکیه: آزاد کردن فکر از عادت، تعصب و تقلید. تفکر منحرف خطرناک‌تر از بی‌تفکری است. ۲. تعلیم: آموزش روش درست اندیشیدن و مطالعه. بدون آموزش، تفکر به بن‌بست یا انحراف می‌رسد. ۳. تذکر: یادآوری دائم در برابر غفلت و وسوسه‌های شیطان.

این سه وظیفه در قرآن نیز آمده‌اند:

- قیام برای خدا و سپس تفکر (آیه اول)
- تلاوت، تزکیه، تعلیم کتاب و حکمت (آیه دوم)
- یادآوری مستمر (آیه سوم)

نظام تربیتی اسلام

در نظام تربیتی اسلام، شش مرحله‌ی پیوسته مطرح می‌شود: تزکیه، تعلیم، تذکر، تدبر، تفکر و تعقل. پس از بررسی علمی این مراحل، نوبت به جنبه‌ی عملی، نمونه‌های رفتاری، منطق شناخت و فلسفه و ایدئولوژی اسلامی می‌رسد. تربیت اسلامی بر پایه‌ی این نظام، هم به محتوا می‌پردازد و هم به روش.

آزادی و تزکیه

تفکر به‌تنهایی کافی نیست. بسیاری از اهل تفکر، گمراه شده یا از حرکت بازمانده‌اند. انسان باید پیش از حرکت، از جاذبه‌های عقیدتی، تعصبات، منافع و تقلید رها گردد. تفکر مثل قطب‌نماست، اما اگر تحت تأثیر آهن‌ربای سود و عادت قرار گیرد، جهت درست را نشان نمی‌دهد. تفکر آلوده، خطرناک‌تر از بی‌تفکری است. برای رسیدن به حقیقت، باید آزاد اندیشید، نه از روی عادت، نه به تقلید از پیشینیان و نه به انگیزه‌ی سود. آن‌که به دنبال حق است، صرفاً راه درست را می‌پیماید، حتی اگر راه‌های دیگر آسان‌تر یا آشناتر باشند.

انسان با دو نیروی درونی می‌تواند خود را آزاد کند: کنجکاوی که فکر را به حرکت می‌اندازد، و حقیقت‌طلبی که آن را کنترل و جهت‌دهی می‌کند. حقیقت‌طلبی مانع تسلیم به هوس و سود می‌شود. تقلید و عادت نیز با رشد شخصیت از بین می‌روند. عواملی چون احترام، مقایسه، رقابت و تلقین، شخصیت‌سازند و انسان را از پیروی کورکورانه بازمی‌دارند. اگر هم قرار به تقلید باشد، باید از برترین الگو یعنی حق تبعیت کرد.

انسان سرمایه‌های وجودی خود را باید در راهی صرف کند که بیشترین سود را داشته باشد. نفس، مردم، دنیا و شیطان مصرف‌کننده‌اند و چیزی نمی‌بخشند، در حالی که الله نیازی ندارد و چیزی از ما نمی‌گیرد. اگر خدا را هم نادیده بگیریم، باز هم سایر گزینه‌ها زیان‌ده‌اند. ثروت و رفاه نیز، اگرچه نیروی ما را مصرف می‌کنند، لزوماً انسان را رشد نمی‌دهند. عبودیت غیر خدا، اتلاف وجود است، و فقط بندگی حق، رهایی و شکوفایی می‌آورد.

مانند کودکی که اسیر نگاه طمع‌کاران است، انسان اگر به غیر خدا رو آورد، سرمایه‌هایش را از دست می‌دهد. ولی اگر در بند پدرش باشد، چیزی از دست نمی‌دهد. بندگی خدا مثل همان اسارت در پدر است، که آزادی می‌آورد. بندگی دنیا و غیرحق، غارت و زیان است. کسانی که خود را پاک نکرده‌اند، اگر هم تفکر کنند، مثل کسی هستند که نجس است و فقط عطر زده. راه نرفته، بهتر از راه غلط رفتن است. گاهی توقف برای تزکیه، مهم‌ترین قدم در مسیر تربیت است.

قیام باید از آزادی و تزکیه شروع شود، نه از تفکر آلوده. و ابزار آغاز این قیام، دو نیروی درونی‌اند: کنجکاوی که به حرکت می‌کشاند، و حقیقت‌طلبی که حرکت را هدایت می‌کند. پس از آن، آموزش و شناخت، آزادی بیشتری به انسان می‌دهند. شناخت‌هایی چون: بزرگی انسان، گستردگی راه، رحمت الهی، دردها و مرگ، ابزار آزادی‌های عمیق‌ترند. در قرآن، گاهی آزادی مقدم بر آموزش آمده و گاهی نتیجه‌ی آن دانسته شده، چون بخشی از آزادی فطری‌ست و بخشی دیگر نیازمند شناخت و تعلیم.

تعلیم و آموزش

برخی با استعدادهای قوی، خودسرانه وارد عمل می‌شوند و به موفقیت‌هایی هم می‌رسند، اما در این مسیر، بخشی از توانشان را در بیراهه‌ها مصرف می‌کنند. اگر آموزش ببینند، در زمان کوتاه‌تری به نتایج بهتری خواهند رسید. نبود مربی موجب شکست، رکود یا انحراف می‌شود. در تربیت نیز بدون راهنما، تفکر ممکن است گمراه یا ناقص بماند.

مربی باید با خودسران، هوشمندانه و مهربان رفتار کند؛ طوری که نه غرورشان بشکند و نه ناامید شوند. مربی بزرگ هستی، خداوند است که دل‌های مشتاق را رها نمی‌کند و حتی از کوچک‌ترین پدیده‌ها درس‌هایی برای هدایت فراهم می‌سازد. راه‌رفتن‌های ظاهراً تصادفی، نقشه‌دار و هدایت‌شده‌اند.

مربی حقیقی، وسیله‌ی اتصال انسان به حق است نه سد راه. معیار او، علم ظاهری نیست بلکه آن است که با دیدنش یاد خدا زنده شود. مربی باید حق را در انسان زنده کند، نه خود را. تربیت از نگاه او با نگاه، سکوت، رفتار و حتی ساده‌ترین حرکت‌های هستی اتفاق می‌افتد.

کسانی که خود را تنها یا بی‌مربی می‌پندارند، باید بدانند که خدا راه را می‌گشاید و مربی را فراهم می‌کند. هیچ‌کس به‌تنهایی به مقصد نمی‌رسد، و مربی ممکن است در چهره‌ای ساده و غیرمنتظره ظهور کند.

پیامبران همچون رسول اسلام، آموزش را در دل زندگی جاری کرده‌اند: از بازار و غنائم و غذا گرفته تا خشم و سکوت و سوال. او با طرح سؤال، فکر را به حرکت درمی‌آورد، نه با بار سنگین استدلال. زیرا سؤال‌ها، فکر را بیدار می‌کنند، و بهترین راه برای راه‌اندازی اندیشه، پرسش‌های سنجیده و عمیق است؛ همان راهی که پیامبران رفته‌اند و قرآن به آن تأکید کرده است.

مربی آگاه کسی نیست که به جای انسان فکر کند، بلکه کسی‌ست که پرده‌ها را کنار می‌زند، چشم‌ها را باز می‌کند و با سؤال‌های عمیق، اندیشه‌ها را بیدار می‌سازد. سؤالات باید با ظرافت و آرامی مطرح شوند تا مخاطب را به فکر وادارند، نه آنکه

او را پس برانند. سؤال‌های بنیادی مانند «چرا زنده‌ام؟» یا «هدفم چیست؟» انسان را به حرکت وا می‌دارد، نه سؤالات سطحی و ظاهری درباره‌ی دین یا خدا که تا خود انسان ناشناخته است، پاسخ ندارند.

مربی باید تفکر را در دل انسان آرام بنشاند، بدون شتاب و با صبر. باید بذر سؤال را بکارد و منتظر جوانه زدن آن بماند. تفکر نیاز به مواد خام دارد، بنابراین مربی باید ابزار مطالعه، تدبر و اندیشه را نیز فراهم کند و راه استفاده از آن را بیاموزاند.

رسیدن به برداشت‌ها از هستی، نیازمند چند اصل است:

۱. احتمال وجود درس در هر حادثه که باعث دقت و درنگ می‌شود.

۲. نگرش پیوسته به گذشته، حال و آینده برای درک عمیق حوادث.

۳. فراغت و خلوت ذهنی که امکان هضم و جذب را فراهم می‌سازد.

۴. آموزش روش برداشت با مثال‌ها و نمونه‌های عینی از طبیعت و زندگی.

این اصول باعث می‌شود که ذهن ما حتی در دل آشوب، دارای برداشت، بینش و جهت باشد. مربی با روش پیامبرگونه، با نگاه و سکوت و پرسش‌ها، راه اندیشه را باز می‌کند و فکر را به حرکت درمی‌آورد تا انسان خودش ببیند، بفهمد و انتخاب کند.

انسان برای رشد و پویایی به دشمنان و تضادهایی نیاز دارد که او را درگیر کنند و آمادگی و استقامتش را افزایش دهند. دشمن، آن است که از ما می‌کاهد و برای خود ما را می‌خواهد؛ نه آنکه ما را برای رشد خودمان بخواهد. از همین‌رو، نفس، خلق و شیطان دشمنان انسان‌اند، زیرا سرمایه‌هایش را مصرف می‌کنند و چیزی نمی‌افزایند.

نفس با سرگرمی و آرزو انسان را به غفلت و فریب می‌کشاند، خلق با نیازها و محبت‌های مشروط دل می‌رباید، و شیطان با وسوسه، تزیین باطل، وعده‌ها و آرزوها، انسان را از راه بازمی‌دارد. در برابر اینها، خدا و قرآن و رسول، نقشه‌های دشمن را افشا و یادآوری می‌کنند: یادآوری سرمایه‌ها، عظمت خدا، وسعت هستی، دشمن‌ها، و سرانجام انسان.

تذکر انسان را از غفلت، غرور، آرزوهای فریبنده و قناعت‌های بی‌جا رها می‌سازد، و او را به مسیرهای بزرگ و بهره‌های وسیع‌تر می‌کشاند. کسی که خود را سرمایه‌دار می‌داند، به کارهای بزرگ دست می‌زند. و آن‌که دنیا را در وسعت آفرینش می‌بیند، به آن دل نمی‌بندد. وقتی خدا در دل بزرگ شد، دیگران کوچک می‌شوند.

مرگ، رنج، حسابرسی و تصویرهای قرآنی از سرنوشت گناهکاران، یادآورهایی‌اند که انسان را بیدار می‌سازند. اما تذکر تنها کافی نیست؛ مثل جرقه‌ای بی‌فایده بر سطح بنزینی که متراکم نشده. تنها زمانی بیداری به حرکت می‌انجامد که با عشق، طلب و آمادگی درونی همراه باشد: «إِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ».

فصل ۱۰ مسئولیت و سازندگی - هنگام تربیت

هنگام تربیت

تربیت مؤثر نیازمند تشخیص درست زمان، فرد، روش و موقعیت است. همان‌طور که زرگر آگاه بی‌حساب کار نمی‌کند و سفال را به جای طلا نمی‌تراشد، مربی آگاه هم تربیت را بی‌مقدمه و بی‌زمینه شروع نمی‌کند. پیش از پرداختن، باید شناخت، ارزیابی، جذب، دوستی، زمینه‌سازی و آمادگی فراهم شود.

اگر کسی بدون آمادگی دادن، به نصیحت و فشار بپردازد، تنها باعث فرار و رم دادن مخاطب می‌شود. تربیت وقتی اثر می‌کند که زمین دل زیر و رو شده باشد؛ وگرنه حتی بهترین بذرها بی‌ثمر می‌مانند. آهن سرد، ضربه را پس می‌زند؛ اما آهن داغ و آماده، شکل می‌پذیرد.

مربی باید همچون زرگر یا آهنگر، هنگام و ابزار و موقعیت را بشناسد تا ضربه‌ی تربیت، به رشد بینجامد، نه به گریز یا زخم.

۱. ارزیابی و شناسایی

در تربیت، نمی‌توان بی‌تشخیص و بی‌شناخت وارد شد؛ همان‌گونه که طبیب نسخه را قبل از معاینه نمی‌نویسد. ابزار شناسایی، آگاهی، علامت‌ها، برخوردها، و لطافت‌هاست. گاه باید با آزمون و خطا پیش رفت، گاه با تجربه و حس لطیف. شناخت از طریق مشاهده دقیق و بینش درونی به دست می‌آید و بدون آن، هر اقدام تربیتی بی‌ثمر یا حتی آسیب‌زاست.

۲. آشنایی و دوستی

روحیات افراد گوناگون است. برخی زودجوش، برخی دیرجوش و برخی خشن‌اند. روش‌های آشنایی باید متناسب با این تفاوت‌ها باشد: گاه با سلام، گاه با سکوت، گاه با بخشش یا حتی با سؤال. هیچ روشی کلی نیست؛ ملاک، اثرگذاری در رشد است. اگر سلام، غرور طرف را تقویت کند، باید بی‌اعتنایی کرد. شناخت روحیه‌ها، کلید رابطه موفق تربیتی‌ست.

۳. جذب و صمیمیت

پس از آغاز دوستی، باید آن را پرورش داد. مؤمن آگاه بی‌جهت دوستی نمی‌کند و اگر هم‌سفر نبود، راهش را جدا می‌کند. تربیت در نگاه او هدفمند و منظم است. تمامی روابطش—از دیدار و زیارت تا اطعام و صله رحم—وسیله‌ای‌ست برای تربیت و رشد. اما وقتی این ابزارها از محتوا تهی شوند، مسخ می‌شوند و حتی ضد هدف عمل می‌کنند: محبت، رشوه می‌شود؛ اطعام، تجمل؛ دیدار، وقت‌کشی. هدف تربیتی باید همواره در قلب رابطه‌ها باقی بماند.

۴. زمینه‌سازی

پیش از ارائه هر حرف و آموزه‌ای، باید ذهن‌ها را از انباشت‌های پیشین خالی کرد. ذهن‌های انباشته، ظرفیت پذیرش ندارند؛ باید با سؤال، ضربه، شکستن غرور و فعال‌سازی تفکر آماده شوند. زمینه‌سازی گاهی طولانی‌ست، اما بدون آن، هیچ روش تربیتی مؤثر نخواهد بود. داستان گفت‌وگو با جوان مارکسیست نمونه‌ای‌ست از این فرآیند: بدون دادن پاسخ مستقیم، فقط

با سؤال، طرف را وادار به فکر کردن می‌کنی تا خودش راهش را بیابد. تربیت زمانی اثرگذار است که مخاطب آزاد، بیدار و خواهان باشد.

ایران عرضه
IRANARZE.IR
فروشگاه کالاهای دانلودی

❖ فصل دوم: نکات مهم مسئولیت و سازندگی علی صفایی حائری تالیف ایران عرضه

۱- انسانِ واقعی با امر خدا حرکت می‌کند، نه با هوس، خلق و جلوه‌های دنیا.

۲- قدرت، ثروت و علم برای انسان مؤمن ابزار مسئولیت‌اند، نه افتخار.

۳- شاهدهای تاریخی از معجزه‌ی تربیت انسان از طریق عشق، ترس و امید فراوان‌اند.

٤- تربیت باید با آگاهی، انتخاب و اراده‌ی فرد همراه باشد، نه تقلید و تحمیل.

۵- انسان عاشق آفریده شده و انتخاب معشوقش جهت زندگی او را می‌سازد.

٦- تربیت انسان وابسته به وسعت دید مربی است؛ «كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ».

۷- قانون‌گذاری فقط از آنِ خداست؛ «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ».

۸- سرمایه‌های عظیم انسان در تربیت محدود، به انفجار و عصیان می‌انجامد.

۹- تربیت‌های زمینی، انسان آسمانی را نمی‌سازند.

۱۰- فرقان، هدیه‌ای است از سوی خدا برای اهل تقوا و اطاعت.

۱۱- بدون مربی، حرکت ممکن است اما با خستگی، یأس و شکست همراه است.

۱۲- مربی باید فکر، غریزه و عقل را در تعامل با یکدیگر به حرکت و انتخاب برساند.

۱۳- بشر گرفتار غریزه‌ها، هوس‌ها و حب نفس است که او را در زنجیر نگاه می‌دارند.

١٤- تفکر، زیرساخت تربیت است و نخستین قدم در مسیر انسان شدن.

۱۵- آزادی از تعصب، تقلید، و منافع شرط آغاز تفکر صحیح است.

١٦- تقلید و عادت، با رشد شخصیت و کرامت درونی از میان می‌روند.

۱۷- کسانی که به جای تزکیه، تفکر آلوده دارند، گمراه می‌شوند.

۱۸- تمرین و درگیری با تضادها، قهرمان را ورزیده و مقاوم می‌سازد.

۱۹- از ساده‌ترین حادثه‌ها می‌توان مصالح فکری ساخت و به رشد رسید.

۲۰- فکر بدون نظارت عقل، ممکن است به خطا، فریب یا پوچی منجر شود.

۲۱- مؤمن بی‌ثمر نمی‌ماند؛ اگر هم‌سفر نبیند، راه را تنها ادامه می‌دهد و بار را زمین نمی‌گذارد.

۲۲- در تربیت، گاهی بهترین راه تأثیرگذاری، ندادن پاسخ است؛ بلکه با طرح سؤال، راه‌یابی را به خود فرد می‌سپاریم.

IRANARZE.IR
فروشگاه کالاهای دانلودی

❖ فصل سوم: خلاصه مسئولیت و سازندگی علی صفایی حائری به کوشش دکتر دستمالچی (فقط فصل های ۲، ۳، ۴ و ۱۰) تالیف ایران عرضه

چکیده فصل یک

۱- تعریف مسئولیت؛ نویسنده در تعریف مسئولیت، شناخت زمینه ها و دارایی ها، و اعتقادها را برای معناداری و پایداری تعریف ضروری می داند و می گوید انسان به میزان بهره مندی هایش و شناختی که از استعدادها و بهره مندیهایش در جهان دارد، و نیز به میزان درک ارتباطی که بین خود و جهان هستی و جهان معنا برقرار است، به همان میزان مسئول است.

با این تعریف مکتبهای فکری پس از رنسانس مثل اومانیسم و اگزیستانسیالیسم به دلیل اینکه مسئولیت مطرح در آن ها ریشه در اعتقادات و زمینه های حکمی و الهی ندارد، منجر به پوچ انگاری هستی و انسان می شود.

۲- زیربنای مسئولیت؛ زیربناهای مسئولیت بر پایه ی حکمت حاکم بر هستی تشریح شده است؛

الف) اگر نعمتی به کسی اعطا شده به همان میزان مسئولیت بر او محول شده است.

ب) نعمتهای هر فرد باید بارور شود و در محل درست خود صرف شود، نه بی استفاده بماند و نه در جای نامناسب خرج شود، تا حق مسئولیت فردی ادا شود.

در خلاصه ی این بخش آمده؛

ا- داده ها بازدهی می خواهند.

ب- سرمایه ها باید سود بیاورند.

ج- آنچه از خداست باید برای خدا باشد.

د- مسئولیت بر پایه ی سه اصل ذکر شده معنا دارد.

۳- نوع مسئولیت؛ بهترین نوع مسئولیت، احساس مسئولیت در برابر خلق خداوند است. در راه کمال و تربیت خلق خدا. بدون تربیت حتی

پیشرفتهای مادی نیز مانند تیغ تیزی است که در دست کودکی نادان افتاده و قطعا اورا نابود خواهد کرد و خطرها خواهد آفرید.

۴- راه شناخت مسئولیت؛

۱- رها شدن از اسارت امیال و هواهای نفس

ب- یافتن یک معیار و میزان برای سنجش؛ میزانی به نام عقل سالم

ج- مشورت با عاقلان در عین تفکر و تحلیل شخصی

د- سنجیدن اولویتها و اهم ها با توجه به شرایط و موقعیت

چکیده فصل دو

۱- مفهوم تربیت؛ این مفهوم با تشبیهی زیبا بیان شده؛ شاختن ماشین از آهن و ساختن آدم از بشر. یعنی آدمی که بر تمام استعدادهایش

حکومت دارد و می تواند ان ها را مدیریت کند و به ان ها در مسیر درست جهت دهد.

۲- امکان تربیت؛ آیا تربیت بشر ممکن است؟ بله. چون؛

ا- هر پدیده ای که تابع قوانین علی و معلولی است امکان تربیت آن از طریق شناخت قوانین، وجود دارد.

ب- به تجربه می توان دریافت که بشر در موقعیت های بحرانی، حوادث، مشکلات، پیش آمدهای ناگوار، بنا به تلطیف احساسات و عواطف، از عناد و انکار دست می کشد و از تجربه ها درس می گیرد و تربیت می شود.

۳- شکل تربیت انسان؛ تربیت انسان اگر با دست خود انسان و با انتخاب شخصی او همراه نباشد، در واقع مسخ کردن "من" انسانی و نفی کردن او محسوب می شود و استحکام ندارد.

۴- روشهای تربیتی؛ چند روش مطرح شده که از نادرست تا درست قابل تامل است؛

ا- با شعارها داغ کردن و با تلقین حرارت دادن

ب- شاخ و برگ دادن و در سطح کاویدن

ج- به دوش کشیدن و بغل کردن

۴- و روش درست؛ کلیدها و ملاکها و روشها را به دست دادن و روشنی دادن و ریشه دادن و زنجیرها را بازکردن.

برای تشریح روش چهارم از کتاب روح ملتها اثر آندره زیگفرید جمله ای نقل شده؛"بعضی از حادثه ها را عشق می فهمد اما عقل از تحلیل آن عاجز است. و به داستان ابراهیم اشاره می کند و نتیجه می گیرد که عقل زبان عشق را نمی فهمد". نویسنده در این قسمت مثالی می اورد و زندگی مرد جوانی را ترسیم می کند که تا پیش از عاشق شدن، مهم ترین دغدغه ی زندگیش شیک پوشی و داشتن ظاهر مناسب است. اما بعد از اینکه دغدغه ی عمیق تری به نام عشق را تجربه می کند در یک حادثه ی رانندگی، با رفتارش نشان می دهد که چگونه از علایق قبلی خود به کلی دور شده و به چیزی والاتر از وضع ظاهری دلبسته است و برای او، حتی از ظاهر خود و لباسهای شیک خود می گذرد. پس برای سازندگی و تربیت باید از اعماق شروع کرد. اگر

می خواهیم رفتار و گفتار کسی را عوض کنیم باید پیش از هرچیز علایق او را عوض کنیم. شناختهای او را، افکار او را و در نتیجه اعمال اورا.

۵- گستردگی مسئولیت تربیتی؛ بزرگترین مسئولیت انسان در جهان حاضر مسئولیت ترلیتی است. انسان در هر طبقه و صنفی که باشد باید زیربنای تربیتی سالم و محکمی داشته باشد تا در حد خود بتواند به مربی دیگران تبدیل شود. در این بخش کمال مطلوب هر انسان این است که هر کس در هر کجا که می تواند مربی و سازنده باشد.

فصل سوم

مربی کیست؟

در این بحث سه نوع مربی نام برده شده است که دایره ی تربیتی شان از کوچک به بزرگ طراحی شده است.

۱- مربی سطح محدود که انسان را برای یک جامعه ی بسیار کوچک و محدود با نیازهای محدود و قابل پیش بینی و برای زمانی محدود، تربیت و آماده می کند.

۲- مربی سطح متوسط که شاگردش را برای جامعه ای بزرگتر (اجتماع)با نیازهایی متنوع و گسترده پرورش می دهد.

۳- مربی سطح وسیع که شرایط رشد انسان را برای زندگی انسان در جهان هستی مهیا می سازد.

اما هر سه نوع این مربی ها نمی توانند در تربیت انسانی که فقط متعلق به این دنیای مادی نیست و نیز تنها متعلق به زمان و مکان محدود نیست و قرار است زندگی ابدی داشته باشد، راهی از پیش ببرد. برای تربیت شایسته ی انسان مربی ای لازم است که استعدادها و محدودیتهای انسان، جهان خلقت، مبدا و مقصد خلقت را به درستی بشناسد تا بتواند نقشه ی تربیتی صحیحی برای انسان طراحی کند.

چنین مربی ای فقط خداوند است که شناختی تا این حد دقیق از انسات و ریزه کاری های خلقت او دارد. در حالی که مربیان دیگر بسیاری از قوانین حاکم بر انسان و خلقت را هنوز نتوانسته اند شناسایی کنند؛ چه برسد به استخراج برنامه ای مفید برای تربیت انسان.

به همین دلیل مربی حقیقی انسان خداوند است که برنامه تربیتی را از طریق وحی بر پیامبران نازل می کند و انسان به واسطه ی پیامبران و کتابهای آسمانی به این برنامه دست می یابد.

ویژگی مربی (که از طرف خداوند و به نیابت از او به این مقام می رسد)

۱- مربی الهی باید به تمام ضعفها، محدودیتها و راههای درمان و رفع آنها آگاهی کامل داشته باشد. این آگاهی نسبت به انسان، از طریق وحی یا سنت قابل دریافت است.

۲- مربی الهی برای شناخت روحیات انسان از تجربه و برخورد با انسانها و شرایط زندگی شان، نیز از طریق آموزش (کتاب و سنت) و همچنین بهره گیری از لطافت روحی و قوه ی فرقان(قوه ی تشخیص حق از باطل) که در سایه ی تقوا حاصل می شود، استفاده می کند.

ضرورت مربی

بدون مربی شاید انسان بتواند از طریق تجربه ی حوادث در طول عنر خود درسهایی بگیرد یا از طریق فلسفه ی عکس از شرایط بد نیز تربیت خود برای خود بازیافت کند. اما این روش تضمینی نیست و خطرات زیادی دارد. در حالی که عمر کوتاه و بازگشت ناپذیر انسان مجال این ریسکها را نمی دهد.

بنابراین اگر در شرایط مربی در دسترس نباشد به اضطرار می توان از روش ذکرشده تا حد امکان بهره برد. اما اگر مربی الهی یا تعالیم او حاضر باشد، باید تربیت و شکوفا شدن استعدادها را به مربی سپرد.

نقش مربی

۱- نقش مربی بارور کردن و شکوفا ساختن استعدادهای خفته و پنهان است.

۲- مربی مثل قطب نماست نه مثل ویلچیر.یعنی باید راه را نشان دهد و رهرو خودش با انتخاب و اختیار خود مسیر را طی کند، نه اینکه به زور او را در مسیری به جلو براند.

۳- مربی افقهای وسیع انسان کامل بودن را به انسان نشان می دهد و رهرو از این طریق فکر انسان را به آزادی و رهایی از انواع جبرها می رساند.

۴- مربی باید روشهای رسیدن به قله های معنوی را به انسان تعلیم دهد.

۵ - مربی باید بالای سر تعلیم بیننده باشد و هرجا لازم شد با ابزارهای مناسب تذکر بدهد و تربیت را با تذکر و تکرار تحکیم بخشد.

فصل چهار

روش تربیتی انسان

اسارتها و جبرهایی که انسان را گرفتار می کند؛

۱- جبر غرایز و امیال و شهوات(جبر درونی)

۲- جبر نیاز به تایید دیگران(جبر بیرونی)

۳- جبر کششهای دنیایی(جبر بیرونی)

۴- دشمنی شیطان (که با تحریک غرایز یا تزیین جلوه های دنیا انسان را گرفتار می کند)

برای رهایی از این نوع اسارتها و جبرها و برای تربیت شدن نیاز به نیرویی عظیم به نام عشق است که از تمام غرایز و جبرها قوی تر باشد و انگیزه ی آزادی را در انسان بیدار کند.

برای رسیدن به عشق چیزی باید ارزش آن چیز را شناخت. معرفت، عشق می آورد.

برای شناخت، باید از تفکر و تجربه بهره برد.

و برای تجزیه و تحلیل درست تفکر و تجربه، باید از یک راهنما و رهبر کمک گرفت.

وظیفه رهبر و مربی؛

۱- تزکیه و در نتیجه آزادی؛ تفکر انسان بدون تزکیه دچار خطا خواهدشد. تزکیه و حق طلبی به انسان آزادی می بخشد و او را از طلب هر چیز دیگری رها می کند.

۲- تعلیم و آموزش؛ انسان بدون مربی برای شکوفا کردن استعدادهایش و فایده گرفتن از آن، دچار آزمون و خطای زیاد و در نتیجه از دست دادن بخش مهمی از عمر خود می شود. اما اگر زیر نظر مربی آموزش و پرورش ببیند بدون اتلاف عمر به نتیجه ی مطلوب می رسد.

۳- تذکر و یادآوری؛ برای رشد انسان تضادهای درونی و بیرونی و به جریان افتادن استعدادهای او لازم است. در این میان انسان مدام دچار غفلتهایی می شود که مربی با تذکر دوباره انسان را در مسیر حق طلبی و آزادگی قرار می دهد.

مربی خوب کسی است که با سوالات بنیادین شاگردانش را به تفکر و چالش بکشد و از بین سوالات درست، شاگردان را به مسیر صحیح و جواب کامل هدایت کند.

انسان در تفکر به چند اصل نیاز دارد؛

۱- در هر حادثه ای درسی وجود دارد که باید درباره اش تفکر کرد و آن درس را یافت.

۲- هر حادثه ای ارتباطی با گذشته و آینده دارد که انسان درباره ی این ارتباط باید تفکر کند و حوادث را منقطع از گذشته و آینده نداند.

۳- برای تفکر و تحلیل اتفاقات انسان باید در خلوت خود مسایل را واکاوی کند تا بتواند به نتیجه ی درست برسد.

چکیده فصل چهار

بخش تدبر؛

تدبر بستر تفکر است. تهیه ی یک سری اطلاعات و ارزیابی آنها؛ از مجموعه ی مداوم این اطلاعات و ارزیابی ها ساختمان فکری شکل می گیرد

که در رسیدن به برخی شناختها از جمله شناخت فرد و روحیات او کمک می کند.

* نقش رهبر در جهت دهی به تدبر برای رسیدن به عمیق ترین برداشتها از عر واقعه و حادثه ی ریز و درشتی در زندگی فرد است.

انسانهای آگاه معنوی به همین دلیل به درک عمق مسایل نایل می شوند ، از هر لحظه ای درسی و حکمتی استخراج می کنند و معتقدند هیچ اتفاقی بدون پیغام نیست؛ باید در تدبر چنان عمیق بود که در آن اتفاق پیغام نهفته را کشف کرد

بخش تفکر؛ در رسیدن به تفکر نیز رهبر لازم داریم تا نیروهای درونی ما از قوه به فعل درآید و در غفلتها و مشغولیتهای دنیایی فراموش نشو این نیروی درونی که در شناخت خودمان و سرمایه ها و استعدادهایمان، جهان هستی و خالقمان مارا کمک می کند، تفکر است البته تفکر با هوش و حافظه و عقل تفاوتهای اساسی دارد. تفکر مخصوص انسان است. فقط انسان می تواند از اطلاعاتی محدود به نتایجی موثق و ارزشمند برسد. در حقیقت تفکر قدرت نتیجه گیری است؛ در حالی که عقل قدرت اندازه گیری و سنجش است و هوش قدرت درک موقعیت. اینها باهم تفاوتهای بنیادین دارند.

* قوه ی تفکر می تواند از اطلاعات فراهم آورده ی قوه ی تدبر به نتایج و شناختها برسد. بنابراین تفکر در رشد و سازندگی انسان نقش اصلی را بر عهده دارد.

* نقش رهبر در جریان تفکر، طرح سوالات هدایت کننده و متناسب با ظرفیتها و نیازهای فرد است.

* راه ایجاد هماهنگی بین نیازها، تدبر و تفکر؛

۱- ابتدا شناخت صحیح نیازها و کمبودها

۲- شناخت منبع داده ها و نعمتها و سرمایه ها این هماهنگی با تعقل صورت میگیرد.

بخش تعقل؛تعقل قوه ای است که تفکر را می سنجد و به نقد می کشد. زیرا در فرایند تفکر عوامل محیطی، تربیتی، وراثت، جبر تاریخی، و تقلیدها و تلقینها تاثیر می گذارد. وظیفه تعقل سنجش تفکر و تفکیک خالص از ناخالص است.

* وظیفه عقل سنجش و نقد در دو حوزه است؛

۱-حوزه ی هدفها و منافع

۲- ازادی از تعصبات و تقلیدها و انواع جبرها

* هدف نهایی، ایجاد هماهنگی بین تفکر و تعقل با دل است.

فصل پنجم

روش شناخت

* انگیزه ی شناخت در انسان؛

۱- نیاز

۲- کنجکاوی

انتخابهای انسان از شناختهای او نشات میگیرد.

*روشهای شناخت؛

۱- تخیل؛ در اثر فقدان یا کمبود تجربه و پاسخ برای سوالات اساسی، انسان دست به دامن تخیل می شود.

۲- تفکر؛ از طریق تجربه ها، تدبر و استدلال و پس از رسیدن به آزادی، آموزش و یادآوری.

۳- تجرد؛ از طریق الهامات قلبی و دریافتهای شهودی دل.

۴- ترکیب استدلال و اشراق؛ اتحاد تفکر با تجرد، برای تکمیل و تقویت همدیگر.

۵- آزمایش و آمارگیری؛ از قرن۱۷ با فلسفه ی حسی تجربی فرانسیس بیکن و رشد علمی اروپا شروع شد؛ برای اثبات قاطعیت در نتایج علوم تجربی.

۶- آزمایش و نمونه برداری؛ مطالعه ی نمونه ها برای رسیدن به نتایجی درباره ی کل مجموعه ی آن نمونه.

۷- نظریه و استدلال؛ پس از طرح نظریه ی نسبیت انشتین و پیدایش نظریات کوانتومی، قاطعیت علم هم زیر سوال رفت و جای خود را به احتمال و نسبیت با تکیه بر تجربه، حدس و نظریه داد.

۸- شناخت جامع؛ بهره گیری از شیوه های تلفیقی در شناخت، تلفیق اشراق و فلسفه در روش سورکین.

۹- طراحی اصول؛ یک سری قوانین طراحی میکنند و بر اساس آن قوانین به تحلیل و تفسیر پدیده ها می پردازند. مثلا طرح اصل تکامل. اصل تضاد...

خود این اصول باید درستی شان اثبات شود و بعد این اصول روش شناخت نیستند بلکه در بقیه ی روشهای شناخت باید از این اصول استفاده کرد.

*روش شناخت در اسلام، از تجربه و تدبر می رسد به تفکر و استنتاج؛ سپس در مرحله ی سنجش و نظارت از فیلتر عقل میگذرد.

چکیده فصل ششم

جهان بینی اسلامی

تعریف؛ جهان بینی یعنی نحوه ی نگرش انسان درباره ی جهان و انسان و نقش انسان در جهان هستی. برای شکل دادن صحیح به نگرشمان باید از کلیدها و معیارهایی استفاده کنیم. یک معیار درونی به نام تفکر.

تفکر با استفاده از داده هایی (که محصول تدبر است) ما را به خالق و حاکمی می رساند که ویژگیهای منحصربفرد و متمایزی دارد که در هیچ آفریده ای یافت نمی شود؛ بی مثل و مانند بودن، بی نیاز از همه چیز و همه کس بودن، از نظر زمان و مکان نامحدود بودن، یگانه بودن. علاوه بر این، ویژگیهایی مثل زیبایی(چون خود خالق زیباییهاست)، بخشندگی، مهربانی، مونس و یاور بودنش باعث می شود عشق خالق و حاکم در دل انسان جا بگیرد (که همان ایمان واقعی است).

پس تفکر انسان را به شناخت خود، شناخت خداوند و ویژگیهای او، عشق و ایمان به او، می رساند. در سایه ی عشق و ایمان، اطاعت و تقوا حاصل می شود. اطاعت از او آزادی از غیر او و زهد می آورد. آزادگی باعث رسیدن به مقام رضا می شود. انسان در برابر عظمت او حیرت را تجربه می کند (حیرت ناشی از معرفت، نه حیرت ناشی از جهل و گم بودن)، و سپس به والاترین درجه ی بندگی یعنی مقام تفویض می رسد و تمام امور خویشتن و هستی اش را به خداوند واگذار می کند. بنابراین هندسه ی نظام اخلاقی اسلام یک هشت ضلعی است که با تفکر شروع می شود و با تفویض به پایان می رسد.

تفکر در استعدادها و سرمایه ها

برای شناخت استعدادها دو راه وجود دارد؛

۱- شناخت نیازها. چون نیازها از استعدادها ناشی می شود.

۲- مقایسه ی خود با سایر جانداران.

بعد از شناخت استعدادها، باید از آن بهره برداری کرد، یعنی به سمت هدف(که خلیفه اللهی است) حرکت کرد.

در این حرکت و سفر، جهت حرکت خداوند است.

راه و مسیر، صراط مستقیم است.

مرکب سفر، تفکر، تعقل، عشق و ایمان...(هشت ضلعی نظام اخلاقی اسلام) است.

راهنما پیامبر و ائمه اند.

توقفگاههای بین راه از رحم مادر، دنیا و سپس بهشت است.

روش حرکت هم بر اساس برنامه های دینی و احکام الهی است.

تفکر در مقدار استعدادها، نامحدود بودن هستی انسان را آشکار می کند. انسان نامحدود با بهره گیری از فکر و عقل و وحی این مسیر طولانی را طی خواهد کرد.

فصل هفتم

آرمانها

ارمانهای انسان بر اساس شناخت او از خود و نیازهایش شکل میگیرد. به تناسب رشد، شناختها و نیازها، ارمانهای والاتری را در انسان ایجاد می کند. آرمان بزرگ انسان حاکمیت بر خود، جهان هستی و جهت دهی به آن دو است.

از بین مکاتب متعددی که ادعای آرمان خواهی بشر دارند، اسلام آرمانهایی بر پایه ی شناخت انسان طراحی کرده (و در رسیدن به شناخت هم قبلا دیدیم که برنامه هایی دارد) که چارچوب هایی مستحکم دارد و فرد به اختیار و انتخاب خود آن آرمانها را ارزشمندتر از سایر آرمانهای مطرح در جهان می یابد.

شناختها با احساسها گره خورده اند و احساسها با اعمال ما. شناخت بدون احساس منجر به عمل نمیشود. در حقیقت در مکتب اسلام و خداشناسی، شناخت مجرد راه به جایی ندارد. شناخت توام با احساس به انسان حرکت و پویایی میبخشد تا بتواند در سفرهای مختلف رشد خود را به مقصد برساند.

سفرهایی مثل؛

۱- سفر در خود برای شناخت خود، محدودیتها و نیازها.

۲- سفر به سمت خدا با شناخت خدا و احساس عشق و ایمان.

۳- سفر از خدا به میان مردم (در عین عشق به خداوند و عشف به خلق خداوند)

۴- در میان مردم با مردم زندگی کردن و تمام لحظه ها حضور خداوند را در یاد داشتن.

۵ - سفری از خدا تا خدا در طول زندگی با چنگ زدن به ریسمان الاهی.

این سفرها برای برآوردن نیازهایی است در زندگی عادی به هیچ وجه برطرف نمیشود. مسافر چنین سفری حقیقتا مهاجرا الی الله است.

بنابراین دنیا مسیری برای گذر در این سفر است و ما مهاجریم و هر حرکت ما در مسیر و سایر همسفرانمان تاثیرگذار خواهد بود. پس باید حواسمان باشد تاثیر مخرب در هستی به جا نگذاریم تا بتوانیم سفرمان را به سفری برای رشد تبدیل کنیم، نه سفری برای سقوط.

چکیده فصل هشتم

شکل ها و شاغول ها

برای ساخته شدن شکل، زیربنایی لازم است. گروهی مسیرشان را با آزادی و تفکر انتخاب کرده اند و با ابزار شناخت و عقیده سفر رشدشان را شروع کرده اند. گروهی که از طاغوت رها شده اند و به عشق، ایمان و توحید رسیده اند. بنابراین شکل انسان مومن بر زیربناها و پایه های اعتقادی استوار است و با مسوولیت فردی و اجتماعی همراه است.

شاغولها؛ ۳عامل هدف، طرف و شرایط در شکل دهی انسان مومن تاثیرگذار است. اگر هدف رسیدن به حق و رضایت خداوند باشد، طرف هم خداوند باشد، شرایط هم به دلیل پایبندی به چارچوب تعقلی و اعتقادی، محدود باشد، تلاشها جدی تر و عمیق تر خواهد بود. شاخه های سازندگی؛

۱- معاشرت. لطافت در معاشرت و وسعت دید و نرمش برای ارتباط برقرار کردن با روحیه های مختلف و کمک به آنها در رسیدن به مقصد.

۲- عمل. تاثیر عمل از گفتار بیشتر است؛ به شرطی که جهت عمل روشن باشد و عمل کننده هم مشهور باشد.

۳- ارشاد. انسانهای خدایی در زمان کم تاثیر مثبت زیادی روی دیگران و هدایت آنها می گذارند. مانند پیامبر(ص). (الف. مربیان الاهی چون به عظمت انسانی خود واقفند از اسارتها رها شده اند و براحتی در دیگران تاثیر الاهی میگذارند. ب.مربیان الاهی چون وسعت مسیر و مقصد را می شناسند جسم و روحشان با تلاشهای خستگی ناپذیر خو گرفته است. ج. مربیان الاهی با شناخت خود، مسیر ، نیازها، مقصود و محبوب خود را به عنوان هدف غایی تلاش هایشان برگزیده اند)

۴- طرح سوال. یکی از بهترین شیوه های برانگیختن حس حقیقت طلبی انسان همین شیوه است. آیا انسان پس از رسیدن به هدف ها و مطلوبهای دنیایی آرام می گیرد؟ اگر آرام نمی گیرد پس به دنبال چیست؟ محرک اصلی درون ما چیست؟ این سوال خود راهنماست به سمت حق.